

سخت‌فروشی فرهنگی به چه قیمتی؟!

و ظواهر آن خلاصه خواهد شد و از لب و گوهر دین بی‌بهره خواهد ماند، چرا که معارف شرعی را جز با علوم عقلی نمی‌توان دریافت».^۷ واضح است که عقل‌گرایی غزالی با راسیونالیسم کنونی که استدلال‌گرا و تعبد ستیز و منحصرأ به علوم تجربی و منطق صوری متکی است، تفاوت بنیادین دارد. عقل مورد نظر غزالی عقل ایمانی است که به تعبیر مولوی:

گر به چه شیر شیرافکن بود /

عقل ایمانی که اندر تن بود.

مهم‌تر از همه این‌که بنا به گزارش محققان، غزالی بر خلاف تصور آقای شکوری، کتاب تهافت‌الفلاسفه را نه بعد از دوران عزلت و انزوا بلکه در اوج نشاط اجتماعی و به هنگام تدریس در نظامیه‌ی بغداد نوشته است. و بنابراین، تحلیل ایشان درباره‌ی حجة‌الاسلام اشکال مبنایی جدی دارد.

ای کاش آقای شکوری، این‌گونه به آسانی و با سخت‌وتمدنی این پاره‌ی عزیز از میراث فرهنگی را به حراج نمی‌گذاشت و اندکی در صدور رأی، تأمل و تحقیق می‌کرد! آیا بهتر نیست ایشان جهت توفیق بهتر در این زمینه امکان دست‌یابی به حقوق قانونی و مدنی را برای آنان فراهم سازند تا در دام بنیادگرایی و راه‌حل‌های خشن نیافتند! ♦

پی‌نوشت

- ۱ و ۲. «اندیشه‌جامعه»، شماره‌ی ۲۱، صفحه ۳۶.
۳. دکتر هوفمان، الاسلام کبذیل، صفحه ۱۰۹، ترجمه به عربی از غریب محمد غریب، انتشارات عبیکان ریاض.
۴. غزالی، میزان‌العمل، ص ۱۵۰، انتشارات الهلال، بیروت.
۵. همان، صفحه ۱۵۱.
۶. غزالی، همان، صفحه‌ی ۱۶۰.
۷. همایی جلال‌الدین، غزالی‌نامه، صفحه‌ی ۴۰۵.

کشید، هم‌چنان‌که نمی‌شود خشونت و لزوم تحمیل عقاید خود به دیگران را هم از یقین به حقانیت نتیجه گرفت؛ چنان‌که خود آقای شکوری هم به نحوی در توضیح زمینه‌های پیدایش بنیادگرایی غزالی به این مطلب اشاره کرده‌اند.

بپذیرش مقدمات چهارگانه مذکور، جایی برای بنیادگرا خواندن غزالی قرن پنجمی، آن هم به جرم! نقد افکار و بررسی تطبیقی اندیشه‌های فلسفی و اسلامی نخواهد ماند. غزالی تعیین صدق و کذب اخبار با استفاده از اصول فلسفه‌ی ارسطویی را اولاً به دلیل محدودیت عقل، ناممکن و نادرست و ثانیاً منافی ایمان و دین‌ورزی مؤمنانه و مشتاقانه می‌دانست. و این واقعیتی است که علمای غرب هم بدان تصریح کرده‌اند. به قول دکتر مراد ویلفرد هوفمان که در زمان تصدی سفارت آلمان در مراکش، دین اسلام را پذیرفت: «آن‌جا که قول به محدودیت ادراک حسی و منطقی بشری از سوی «کانت» و «لودویک ویتگنشتاین»، هوشمندی و حصانت رأی است، چرا همین قول اگر از سوی علمای مسلمان بیان شود، به ساده‌اندیشی و غباوت تغییر می‌یابد؟»^۲

باری غزالی آن قدر که آقای شکوری بی‌محابا اظهار داشته‌اند، ضد عقل و روشنفکری هم نبوده است، برعکس همواره از جهال می‌نالید و عقل را می‌ستود و آن‌را ارجمندترین قوای بشر می‌خواند: «پیداست علوم عقلی به کمک عقل درک می‌شوند که ارجمندترین قوا وسیله‌ی رسیدن به بهشت است.»^۳ «خردورزی و علم، هم در نظر شرع گران قدر هستند و هم در نظر عقل.» چنان‌که پیامبر (ص) فرموده‌اند: «أول ما خلق الله العقل» و نیز «لا دین لمن لا عقل له» و اما دلالت عقل بر اهمیت خردورزی این است که چیزی که به‌روزی دنیا و آخرت جز به وسیله‌ی آن حاصل نمی‌شود، چگونه ارزنده‌ترین چیزها نخواهد بود.^۵ و در ادامه به پیروی از امام علی (ع) عقل را به

دو نوع خدادادی و اکتسابی تقسیم می‌کند و اولی را به چشم و دومی را به نور خورشید تشبیه می‌کند.^۶ سپس ضمن اشاره به آیاتی از قرآن در بیان اهمیت خردورزی می‌گوید: «به‌طور کلی هر کس که از بصیرت عقلی راهگشا محروم باشد، سهم وی از دین در قشور

در شماره‌ی ۲۱ ماهنامه‌ی «اندیشه‌جامعه» که معمولاً به مقولات فکری و موضوعات اجتماعی و فرهنگی می‌پردازد، مصاحبه‌ای در باب «بنیادگرایی» با آقای ابوالفضل شکوری، استاد دانشگاه و نایب رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس چاپ شده بود که در کنار پاره‌ای محاسن دارای معایبی هم بود که نگارنده در این نوشتار صرفاً به نقد یکی از آرای قابل بحث ایشان می‌پردازد و آن این‌که آقای شکوری در پاسخ ستوالی در خصوص عوامل شکل‌گیری تفکرات بنیادگرایانه، ضمن اشاره به تأثیر شرایط محیطی در ایجاد این نوع تفکرات، امام محمد غزالی را به عنوان یکی از مصادیق درستی نظر خویش نام می‌برد و با ارایه‌ی تحلیلی روانه‌ی او آن‌چه را «قیام غزالی علیه روشنفکری» می‌نامد، معلول «عزلت و انزوا» می‌شمرد و می‌گوید: «بنده در این‌جا می‌توانم بگویم که امام محمد غزالی هم یک بنیادگرا بود، بنیادگرایی که علیه فلاسفه‌ی زمان خود قیام کرد، علیه روشنفکری هم قیام کرد و کتاب «تهافت‌الفلاسفه» را نوشت به معنای تناقض‌گویی فلاسفه. کتاب «مقاصد الفلاسفه» را هم به رشته تحریر درآورد و در آن‌جا شخصیت‌هایی مثل ابن‌سینا را تکفیر کرد... غزالی در اثر عزلت و انزوا می‌پوشید که پیشه کرد و فرار از مدرسه و تصوف و شهرگردی، به یک برداشت خاصی از اسلام رسید.»^۱ سپس بلافاصله در پاسخ پرسش بعدی: «پس بنیادگرایی نوعی درک خرافی و انحرافی از مذهب است؟» چنین پاسخ می‌دهد: «قطعاً [همین‌طور است]»^۲ و بدین ترتیب درک غزالی از مذهب را خرافه‌اندیشانه و انحرافی تفسیر و تحلیل می‌کند! در نقد این تحلیل چند نکته قابل توجه است:

۱. بنیادگرایی محصول عصر جدید و واکنشی در قبال جهانی شدن است و حتا تا اواخر دهه پنجاه قرن بیستم در فرهنگ بزرگ آکسفورد هم مدخلی برای آن لحاظ نشده بود!
۲. دنیای گذشته را با ملاک‌های امروزی سنجیدن، بزرگ‌ترین گناه مورخان و محققان است!
۳. کثرت‌گرایی را از حوزه‌ی سیاسی و اجتماعی به حوزه‌ی نقد و نظر کشاندن و چالش فکری و پلورالیسم را متناقض دانستن، پنداری ناصواب و انحرافی است، چرا که معنای نهایی پلورالیسم، مدارا با صاحبان عقاید مخالف است نه با عقاید مخالف!
۴. پلورالیسم و رادیکالیسم هر دو مبنای روان‌شناختی دارند نه معرفت‌شناختی. به عبارت دیگر نمی‌توان از شکاکیت معرفتی و اعتقاد به پراکنده بودن حقیقت در میان مکاتب مختلف، تساهل و مدارا بیرون

مؤسسه انتشارات نگاه منتشر کرد:

پنج‌جاه و سه نفر

بزرگ علوی

پانزدهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران